## فصل فی تخصیص العام بالمفهوم

ج 116- یکشنبه25/2/1401- 13 شوال 43

### فرق بین مفهوم موافق و مخالف

در بحث مفاهیم گذشت، کلام یک معنای وسیعی دارد، مفهوم کلام، آن مدلولی است که کلام به صراحت بر آن دلالت ندارد بلکه به دلالت التزامیه دال بر آن است، بنابراین، دلالت کلام بر مفهوم، منحصر به الفاظ نیست، بلکه میتواند با کیفیت ترکیب- مثل تقدیم ما احقه التاخیر- یا کیفیت صوت و لحن خطابش، و یا امور دیگر آن مفهوم را برساند، اگرچه الفاظ وضعا قالب آن معنا نباشد، مفهوم بر دو قسم است:

مفهوم موافق: مراد از آن مدلولی است که با منطوق کلام در نفی اثبات موافق باشد، مثل قوله تعالی «لاتقل لهما اف»، که منطوقش دلالت بر حرمت گفتن" أف" به والدین است، و مفهومش حرمت ضرب و اذیت آنها، چراکه وقتی گفتن "أف" بر والدین حرام باشد، به طریق اولی "ضرب" و "اذیت" آنها نیز حرام است، به این قسم از مفهوم موافق- که اولویت بر آن دلالت دارد- فحوی الخطاب میگویند.

البته مفهوم موافق منحصر به فحوی الخطاب نیست، بلکه در بعضی موارد خطاب دلالت بر مفهوم خطاب را دارد اگرچه اولویتی هم در کار نیست، که به آن لحن الخطاب میگویند.

مفهوم مخالف: مراد از آن مدلولی است که با منطوق کلام در نفی و اثبات مخالف است، مثل قوله تعالی: « إن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا» که به منطوق دلالت بر وجوب تحقیق و تبین از خبر فاسق دارد، و به مفهوم دلالت بر حجیت خبر عادل، و عدم وجوب تبیّن و تحقیق در مورد آن دارد.

### تبیین کفایة

مرحوم آخوند، محل کلام را مختص به مفهوم مخالف دانسته، و ادعا کرده که تخصیص عام به مفهوم موافق، امری اتفاقی و مجمع علیه است، و جای بحث ندارد، در نزد ایشان مفهوم موافق، بیان اظهر و اقوی دلالتا بر مفهوم مخالف است، و جای شبهه و بحث در تخصیص عام به آن وجود ندارد، خصوصا در مورد مفهوم اولویت(فحوی الکلام)

اما مفهوم مخالف، محل نزاع است: آیا مفهوم مخالف میتواند مخصص عام باشد یا خیر؟ البته عام خصوصیت ندارد، این بحث در مطلق هم میاید که آیا مفهوم مخالف مقید اطلاق میتواند باشد یا خیر؟

شاید وجه اشکال قائلین به عدم تقدیم مفهوم مخالف، ضعف دلالت کلام بر مفهوم مخالفت باشد، چراکه ظهور کلام بر مفهوم مخالف مثل ظهورش در مفهوم موافق نیست، ظهورش بر آن ضعیف است، شاید همین جهت موجب شده که مفهوم مخالف محل نزاع قرار گرفته باشد، مضافا بر اینکه مفهوم، مدلول عقلی است و مفهوم نمیتواند در منطوق تصرف کند.

وکیف کان، مرحوم آخوند در بحث مفاهیم فرمود: که بهر حال برای مفهوم مخالف ظهوری وجود دارد، که باید بررسی شود، ایشان فرموده: مفهوم بماهو مفهوم مشکلی در تخصیص زدن ندارد، ولی اینکه بتواند تخصیص بزند، سه فرض در مساله داریم:

* تارتا: مفهوم و منطوق، یک کلام واحد حساب میشوند، مثل اینکه یکی اساس کلام، و دیگری فضله و متمم کلام باشد، مثل علت و معلول، که علت و معلول، کالکلام الواحد هستند اگرچه مثل مضاف و مضاف الیه نیستند.

مثال ذلک: قوله تعالی «إن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ... أن تصیبکم قوما بجهالة» است، که منطوق تعلیل در آن با مفهوم معلول سازگاری ندارد، بیان ذلک:

علت در آیه شریفة- و هو قوله تعالی "أن تصیبکم قوما بجهالة" – بالمنطوق دلالت بر حکمی عام دارد و آن اینکه: در هرمقامی که اصابت قوم به جهالت باشد، تحقیق و تبیُّن واجب است. اما صدر آیه- و هو قوله سبحانه« إن جاءکم فاسق بنبأ فتبیَّنوا»- بالمفهوم دلالت بر حجیت خبر عادل میکند، و میفرماید: اگر جائی خبر، عادل بود، تبیُّن و تحقیق نیاز ندارد. حال سوال این است که: آیا مفهوم «ان جاء کم فاسق بنبأ فتبینوا» که عمود کلام است، میتواند مخصص از علت باشد یا نه؟

* و اخری: مفهوم و منطوق در دو کلام مستقل و منفصل هستند، این قسم دو فرض دارد:
  + تارتا: انها کالمتصل هستند، یعنی عند العرف هریک صلاحیت تصرف و قرینیت در دیگری را دارند
  + و اخری: کالمنفصل هستند و هیجکدام صلاحیت قرینیت ندارد

مرحوم آخوند میفرماید: مفهوم مخالف هرگز نمیتواند مخصص باشد، زیرا اگر مفهوم و منطوق:

* تارتا، کلام واحد محسوب شوند، که در اینصورت مفهوم منعقد نمیشود
* و اخری، دو کلامین هستند، که این سه صورت دارد:
  + تارتا، دلالت کلام بر آنها، به اطلاق و مقدمات حکمت است، که در اینصورت اطلاقها منعقد نمیشود
  + اخری، دلالت کلام بر آنها بالوضع است، که در اینصورت باهم متعارض میشوند بالتعارض الداخلی، و حجت ناتمام است
  + و ثالثة: منفصلین هستند، که در اینصورت حکم مجمل پیدا میکنند، زیرا وجهی ندارد که یکی را بر دیگری مقدم کنیم، میدانیم یکی از آنها مراد نیست، اما وجهی برای تقدم یکی بر دیگری نیست، بنابراین در حکم مجمل میشوند، ظهور در هر دو ی انها منعقد شده ولی یکی از ظهورات مراد نیست. مگر اینکه یکی از انها اظهر باشد، که در اینصورت تقدیم آن بلامرجح نیست.[[1]](#footnote-2)

بنابراین در دوران امر بین عام و مفهوم مخالف، وجهی برای تخصیص و تقدم مفهوم مخالف نیست، مگر اینکه در صورت اخیر اظهر بر عام باشد.

### تحقیق کلام در مساله

مرحوم آخوند، در اینجا خوب بحث نکرده است، تحقیق کلام اقتضاء میکند که به کلام دیگران رجوع کنیم، مرحوم شیخ در مطارح الانظار، بهتر مساله را منقح کرده است

کما خروج مفهوم موافق از محل کلام به بهانه اجماعی بودن آن قابل قبول نیست، اینکه مرحوم آخوند فرموده: مفهوم موافق را از محل نزاع است جون تخصیص عام به آن اجماعی است، قابل قبول نیست، اجماع در مسائل فرعیه حجت است نه در مسائل اصولیه، نمیتوان گفت: امام در اینجا فرموده: تخصیص حق است.

فلذا باید بحث را در دو مقام بیاوریم

#### مقام الاول: در مفهوم موافقت

ایا مفهوم موافقت میتواند عام را تخصیص بزند یا نه؟

مساله سه صورت دارد :

* تارتا خطابی که دلالت بر مفهوم موافق است، نسبت منطوقش به عام ، اخص مطلق است، حال همین قسم دو فرض دارد:
  + نسبت مفهومش نیز همانند منطوق اخص مطلق است
  + نسبت مفهومش ، اعم من وجه است
* اخری نسبت منطوقش به عام، عموم من وجه است.

##### اما صورت اول: منطوق و مفهوم اخص مطلق

مثل اینکه مولی بگوید: "لاتکرم الفسّاق" و " اکرم الخُدام الفسقة من العلماء"، در این مثال، همانگونه که نسبت منطوق به عام اخص مطلق است، نسبت مفهومش هم اخص است، زیرا وقتی میگوید: خدّام فسقه از علماء را اکرام کن، به طریق اولی خود عالم فاسق را هم میگوید: اکرام کن.

در اینجا که شبهه ای برای تخصیص نیست، پر واضح است که همانگونه که منطوق خاص مقدم بر عام است ، مفهومش هم مقدم است.

##### صورت دوم: منطوق، اخص مطلق و مفهوم، من وجه

مثل اینکه مولی بگوید: "لاتکرم الفساق" و "اکرم الخُدام الفسقة من العلماء" بر فرض اینکه، مفهومش وجوب اکرام جمیع علماء باشد، نه فقط فساق از آنها، در اینصورت نسبت مفهوم به لاتکرم الفساق من وجه میشود، در اینصورت بحث میشود، که آیا مفهوم آن موجب تخصیص عام میشود یا نه؟ اگر از اول گفته بود: "لاتکرم الفساق" و "اکرم العلماء"، میگفتیم: هردو در عالم فاسق متعارض هستند، ولی الان که وجوب اکرام العلماء، را با مفهوم بیان کرده است، آیا مخصص "لاتکرم الفساق" میشود یا خیر؟

در اینجا نیز کلام اخوند تمام است، و مفهوم تخصیص میزند، چراکه مفهوم تابع منطوق است و برای خودش استقلالی ندارد، وقتی با "اکرم الخدام الفسقة" خادم فاسق را از شکم لاتکرم الفساق در اورد، آنچه بالاولیت بر ان دلالت دارد را هم در میاورد. وقتی منطوق را از لاتکرم الفساق خارج میکنیم به تبع آن مفهوم موافقش هم خارج میشود.

درست است که نسبت مفهوم با عام من وجه است، و یک طرف اجتماع و یک طرف افتراق دارد، ولی آنچه محل درگیری است، "فساق از علماء" است، و هرگاه خود "خادم فاسق" از عموم "لاتکرم الفساق" خارج میشود، به طریق اولی "علماء فاسق" هم خارج میشوند، اما طرف افتراق آن- یعنی "عدول از علماء"- که دیگر طرف درگیری نیست. بنابراین در مجمع، خطاب خاص است و میگوید: "لاتکرم الفساق" به دو چیز تخصیص خورده است، هم به "خدّام الفسقة من العلماء" و هم به "عالم فاسق"

نمیشود بگوییم: خادم فاسق حرمت اکرام ندارد ولی انچه بالاولیت کلام برآن دلالت دارد، اکرامش حرام است، این گفتنی نیست، اگر منطوق خارج میشود بطریق اولی مفهوم نیز خارج میشود، اصلا مخصص همین اکرم الخادم الفاسق است در حقیقت، و مخصص از خودش شانی ندارد

بعبارت فنی، مخصص "اکرم الخدام الفسقة" است و این کلام به مدلول مطابقیش "خادم فاسق" را خارج میکند از لاتکرم الفساق، به مفهوم التزامیش "عالم فاسق" را، مفهوم برای خود شانی ندارد، بلکه تابع منطوق است و انچه مخصص هست، همین منطوق است.

##### والحاصل: هیچ اشکالی در تقدم مفهوم بر عام اول در دو صورت سابق نیست، انما الکلام در صورت سوم است

اگر منطوق اخص باشد، عام را به مدلول مطابقی و التزامی تخصیص میزند، چه اینکه نسبت مفهومش اخص باشد یا اعم من وجه.

بنابراین دو صورت سابق بحثی ندارد، تمام کلام در صورت سوم است، قدر متیقن کلام آخوند هم ، این صورت است که نسبت منطوق با عام اول، من وجه باشد. اگر نسبت اخص باشد که بحثی نداریم، مرحوم اخوند فرموده است که همیشه اظهر مقدم است، اگر محط کلامش در اخص مطلق باشد، دیگر معنا ندارد که بگوید: در صورتی که منطوق و مفهوم بالوضع باشند، باهم تعارض میکنند.

##### صورت سوم: مفهوم و منطوق، اخص من وجه

مثل اینکه مولا بگوید: "لا تکرم الفساق" – سواء کان خادما ام لا- و " اکرم خُدام العلماء" -سواء کان فاسقا ام عادلا- که نسبت کلام دوم به عام اول من وجه است هم از نظر منطوق و هم از نظر مفهوم، و همانگونه که منطوقش در "خدام العلماء الفسقة" با عام اول تعارض میکند، مفهومش نیز در "الفُساق من العلماء" معارض است، زیرا هرگاه "خُدام العلماء" وجوب اکرام داشته باشند، به طریق اولی خود "العلماء" وجوب اکرام دارند، و از آنجا که نسبت "اکرم العلماء" با "لاتکرم الفساق" من وجه است، در خصوص "الفساق من العلماء" با هم تعارض میکنند. حال سوال این است که در محل تعارض ، کدامیک مقدم است؟ آیا مفهوم خطاب ثانی، مقدم بر خطاب اول است و انرا تخصیص میزند یا خیر؟

###### کلام شیخ انصاری در این فرض

شیخ انصاری در اینجا میفرماید: خطاب ثانی به مفهومش، مقدم بر خطاب اول است و انرا تخصیص میزد،[[2]](#footnote-3) ایشان در وجه تقدم میفرماید:

اگر در محل تعارض بین منطوق خطاب اول و مفهوم خطاب ثانی، اگر خطاب اول را مقدم کنیم، مستلزم محذور است، ولی اگر مفهوم را مقدم کنیم، محذوری به بار نمیاورد، بنابراین در دوران امر بین تقدیم منطوق خطاب اول و مفهوم خطاب ثانی، تقدم ثانی مقدم است. بیان ذلک:

اگر در مجمع، عام اول مقدم کنیم، و بگوییم: "اکرم العلماء الا الفساق منهم" در اینصورت لازم میاید که عالم فاسق وجوب اکرام نداشته باشد، و این قابل التزام نیست، زیرا خادم عالم فاسق، به منطوق خطاب ثانی وجوب اکرام دارد ولی خود عالم فاسق- که اولی به وجوب اکرام از خادمش است- وجوب اکرام ندارد؟!!

اما در صورت عکس، اگر مفهوم را بر عام اول مقدم کنیم، محذوری پیش نمیاید، بنابراین در دوران امر بین آنها، تقدم مفهوم مرجح دارد.[[3]](#footnote-4)

###### مناقشه استاد بر کلام شیخ:

ما فرمایش ایشان را متوجه نمیشویم، محذوری که ایشان بیان کرده واضح نیست، وقتی عام اول را بر مفهوم خطاب ثانی مقدم میشود، بر منطوق انهم مقدم میشود، هرگاه بگوییم: "لاتکرم الفساق"، مفهوم خطاب ثانی را- اکرم العلماء- به "العدول" تخصیص میزند، منطوق انرا هم به "خدام عدول" مختص میکند، در نتیجه محذوری پیش نمیاید.

1. - کفایه الاصول ، طبع ال البیت، ص 234 [↑](#footnote-ref-2)
2. - مطارح الانظار ، طبع جدید، جلد 2ريا،ص 214 [↑](#footnote-ref-3)
3. - من المقرر: انچه در کتاب مطارح الانظار وجود دارد با تقریر استاد از آن کمی متفاوت است، شیخ انصار میفرماید: مفهوم یک مدلو ل تبعی است، تصرف در ان بدون تصرف در منطوق ممکن نیست، نمیشود بگوییم : لا تکرم الفساق مفهوم خطاب دوم را به به عدول تخصیص میزند ولی منطوق به حال خود باقی باشد، چراکه دلالت کلام بر مفهوم به تبع دلالت آن بر منطوق است، بنابراین اگر عام اول را بر مفهوم خطاب ثانی مقدم کنیم، لاجرم باید منطوق خطاب ثانی را به خدام عدول تخصیص بزنیم، و این حملی بارد است. [↑](#footnote-ref-4)